



انحطاط لیبرالیسم فارسی

خسرو جهاندار

فلاخن

شماره ۲۱۴

الحفاظ لیسرایسم فارسی

خسرو جهاندار

مناجیج

این متن قرار نیست به تحلیل جریان فکری‌ای که به نام لیبرالیسم شناخته می‌شود در ایران بپردازد اما می‌خواهد به صورت فشرده و با ارجاع به برخی مصادیق سیاسی‌ای که در پلمیک‌های اخیر میان برخی نمایندگان این جریان و جنبش‌های صنفی معلمان و کارگران شکل گرفت، نشان دهد که چطور با یک جریان منحط سیاسی و به‌رغم ادعای خواهان تغییر وضعیت موجود بودنش، ذاتاً محافظه‌کار روبرویم.

به طور کلی نمایندگان این جریان (پس از انقلاب ۵۷) از بازرگان گرفته تا غنی‌نژاد، نیروهایی را تشکیل می‌دهند که در یک چیز دست‌کم مشترک‌اند و می‌توان خصلت‌نمای طبیعی آن تلقی کرد؛ حمایت از نهاد بازار. البته که این حمایت در تمام این سال‌ها نه صرفاً یک حمایت نظری و از دور، بلکه حمایتی عملی و مشارکت‌جویانه بوده. نهاد بازاری که با وجود گرایش‌های مختلف - بدون آنکه قصد یک‌دست نشان دادن همه‌ی این گرایش‌ها را داشته باشیم - مشخصاً در تمامی جریان‌ات پس از مشروطه تا امروز حامی قدرت‌های دست‌راستی و استبدادی بوده. چه در دوره‌ی قاجار در قامت روحانیتی که سعی در نفی مشروطه و حمایت از نهاد سلطنت داشت و چه در مقطع ۵۷ که وزنه به سمت روحانیت معترض به شاه چرخید و امکان بسیج توده‌هایی که تا اندازه‌ی موثری گرایش مذهبی داشتند، فراهم آمده بود. می‌توان رابطه‌ی تاریخی روحانیت با زمین‌داران، خوانین و شاکله‌ی اشرافیت کهن را که در مقطع مشروطه حایز اهمیت بودند به این پیوندها اضافه کرد اما از آن‌جا که در این ارزیابی همبستگی نهاد

روحانیت با بازار و نقشی که هر دوی این نهادها در شکل‌گیری سازمان سیاسی جمهوری اسلامی ایفا کرد، مورد نظر است و نه لزوماً تبارشناسی جریان تصرف‌کننده قدرت در سال ۵۷، از سایر پیوندهای تاریخی روحانیت با سایر نهادها -همین‌طور از سایر گرایش‌های نافرمان درون روحانیون که حاکم شدن جمهوری اسلامی از جمله از مسیر سرکوب و تحت انقیاد درآوردن این بخش‌ها گذشت- می‌گذریم و به یکی از نقاط پیوند مادی جمهوری اسلامی با لیبرال‌ها یعنی بازار اشاره می‌کنیم تا در ادامه نشان دهیم که با تطور بازار در ایران چگونه لیبرال‌ها نیز در رویکرد بنیادینی که به بازار دارند، با وجود همه‌ی انتقادات و مخالفت‌ها با جمهوری اسلامی به صورتی غیرقابل اجتناب و در پراتیک نهایی در سمت آن می‌ایستند؛ تنها قدرت ساختارمند موجود که به صورت رسمی قدرتمندترین ساختار حفاظت‌کننده و پیش‌برنده‌ی بازار است. نه آن بازار سنتی موجود در تهران و مشهد و تبریز، بلکه بازار در معنای اخص کلمه، یعنی سازوکار و نظمی که مناسبات تولید، تحقق و انباشت مجدد ارزش اضافی درون آن جاری‌ست و به این‌ترتیب انتخاب طبیعی هر جریان فکری و سیاسی‌ای که پیوند بنیادین و استراتژیک با این نهاد خواهد داشت، ولو مخالف و منتقد با رژیم سیاسی متصل به این نهاد- به هنگام عروج تضادهایی که خواهان فراروی از بازارند، حفظ رژیم سیاسی خواهد بود. و این همان انحطاطی‌ست که به صورت طبیعی لیبرال‌های ایرانی از درون تا بیرون حاکمیت دچار آن‌اند. به این‌ترتیب دست‌کم از منظر این متن روشن است که مفصل‌بند اصلی این انحطاط کجاست؛ جایی که قدرت سیاسی حاکم واجد معنا و کارکرد طبقاتی می‌شود. جایی که دولت در جمهوری اسلامی مانند هر دولت سرمایه‌داری دیگر رسالت تاریخی حفظ و نگهبانی از بازار را بر عهده می‌گیرد و این، همان رسالتی‌ست که دولت را در جمهوری اسلامی به‌رغم الهیات حکمرانی غیرلیبرال‌اش در مادی‌ترین پیوند طبقاتی با لیبرالیسم قرار می‌دهد. نه جمهوری اسلامی در سازوکار حکمرانی‌اش می‌تواند از چنین پیوندی شانه خالی کند نه لیبرال‌های درون و بیرون از حاکمیت می‌توانند در انتخاب نهایی خود از آن اعلام برائت کنند و در سمت یگانه ساختار محافظت‌کننده‌ی موجود از بازار نایستند.

به این‌ترتیب در تحلیل نهایی در ایران معاصر، لیبرالیسم را نمی‌توان از اسلام‌یسم/خمینی‌یسم حاکم منفک کرد، و برعکس. قواعد اسلام‌یستی/خمینی‌یستی حاکم بر ایران در بستری بازارمحور حرکت کرده و می‌کند و این هر دو، بر سنگ بنایی سرمایه‌دارانه. اسلام‌یسم/خمینی‌یسم حاکم، شرح‌دهنده‌ی قواعد اقتصادی نیستند؛ همان‌طور که لیبرالیسم شرح‌دهنده‌ی نظام اقتصادی حاملش نیست. این‌ها ایدئولوژی‌های برآمده/در خدمت حراست از آن چیزی هستند که در عمق جوامع بشری در جریان است؛ یعنی نظام حاکمیت سرمایه و شیوه‌ی تولیدی متناظر با آن و مناسبات اجتماعی برخاسته از آن. از طرفی دیگر این اطلاق‌ها و یا حتی صورت‌بندی «دولت غارتگر» و

«حکومت نئولیبرال» و امثال آن هر یک تنها بیان‌کننده‌ی خصلتی از کلیت حاکم‌اند، نه تشریح‌گر کل آن. بنابراین جمهوری اسلامی در تمام این سال‌ها بری از مبانی بازارمحور در جهت تأمین منافع طبقاتی طبقه‌ی حاکم و مرفه، نبوده و نیست. حاکمیت موجود همواره پیاده‌کننده‌ی نسخه‌های پیچیده‌شده توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای کشورهای در حال توسعه بوده است. حتی بر اساس شواهد مستند، شوک درمانی‌های متوالی‌ای که از جانب حکومت انجام می‌شود، در هماهنگی با صندوق بین‌المللی پول و مطابق با نسخه‌های فریدمنی است تا این پیوند ارگانیک و طبیعی در ابعاد جهانی و همراه با جدیدترین تغییرات رژیم انباشت سرمایه در جهان خود را نشان دهد.^۱ انکار این حقایق و مستندات جز از راست‌های هار دندان تیزکرده برای مابقی منابع طبیعی به‌جامانده از غارت حاکمیت کنونی بر نمی‌آید.

بنابراین اگر لیبرالیسم اروپایی/آمریکایی (چه کلاسیک و چه متأخر) حتی در ظاهر حامی آرمان آزادی بیان و آزادی دین و مالکیت خصوصی افراد و بازار آزاد بوده، در ایران تنها حول محور تأکید بر آزادی بازار (به عنوان اصلی‌ترین شاخصه‌ی این گفتمان) چرخیده و همواره منادیان ایرانی پیرو این تفکر در خدمت استبداد حامی نهاد بازار بوده‌اند. هرچند که تاریخ همان لیبرالیسم فاضله‌ی اروپایی/آمریکایی هم تاریخ حراست از منافع یک طبقه و ضدیت با فرودستان و کارگران بوده (که در ادامه به چند مورد آن اشاره خواهیم کرد).

از طرفی دیگر لیبرال‌های فاقد قدرت، چه آنان که ندای براندازی (و نه انقلاب) سر می‌دهند و چه آنان که به دنبال اصلاح و یا گذار از جمهوری اسلامی هستند، با بزک کردن همان اسلوب همیشگی لیبرالیسم واقعاً موجود ایرانی با امتیازاتی مانند دموکراسی پارلمانی، حق شهروندی، آزادی، برابری زن و مرد و از این قبیل وعده‌ها سعی در دست و پا کردن جایگاه و امتیازی برای خود و طبقه‌ای دارند که آن را نمایندگی می‌کنند. آنان نه به دموکراسی در معنای تامل اهمیت می‌دهند و نه به آزادی در معنی عام آن. این کارگزاران سیاهی و استبداد طبقات حاکم به شکل تاریخی در خدمت منافع طبقاتی خودشان بوده و خواهند ماند.

دلیل پرداختن به این موضوع نشان دادن برخی خصلت‌های جریانی است که به ظاهر فریاد آزادی سر می‌دهد اما در باطن به دنبال فرصتی برای زندان‌بان شدن است. جریانی که تازه نیست اما اخیراً به واسطه‌ی بالا گرفتن مبارزات مختلف و پراکنده‌ی سراسر کشور و به‌خصوص پس از گذار عمومی از جریان اصلاح‌طلب و اصول‌گرا،

۱. لینک [سند مشورتی صندوق بین‌المللی پول درباره‌ی اقتصاد ایران در سال ۲۰۱۸](#). اظهارنامه‌ی جعفر مجرد (مدیر اجرایی بخش ایران در صندوق) در ضمیمه‌ی گزارش آورده شده است. ایران در همه‌ی مواردی که صندوق توصیه کرده (کاهش سوبسیدهای سوختی، حذف یارانه‌های نقدی و افزایش سن بازنشستگی) جواب مثبت داده و برای اجرای این توصیه‌ها اعلام آمادگی نموده. اقداماتی که از جمله طبعاتش آبان ۹۸ بود.

فرصت را مغتنم شمرده و به دنبال ظهور در قالبی جدید است. جریانی که همان‌طور که گفته شد می‌توان رد همدستی تاریخی‌اش را در وضعیت موجود دید و هم‌اکنون نیز می‌توان حافظان وضع موجود (اما تغییر ظاهری آن) قلمدادشان کرد. نمونه‌ی مجید توکلی و حسین رونقی و چند اسم دیگر سنخ‌نمای خوبی برای این جریان است که در چند ماه اخیر در شبکه‌های اجتماعی به صورت هدفمند به دنبال تخریب جنبش معلمان بودند و ما از رهگذر بررسی اجمالی آن می‌توانیم نگاهی کلی به جریان لیبرالیستی موجود بیاندازیم.

در آغاز بگذارید با دو پیش‌فرض منطقی و بسیار ابتدایی آغاز کنیم:

اول) تفکر بشر (به عنوان یک موجود اجتماعی که حیاتش از ابتدای تاریخ در چهارچوب مجموعه‌ای از روابط متقابل صورت‌بندی شده) و همه‌ی دستاوردهای آن، اعم از علوم طبیعی و اجتماعی اموری جهان‌شمول و بی‌مرز هستند. به این معنی که نتایج حاصل از این علوم تقریباً در تمام جوامع قابل تعمیم هستند. قید تقریباً را از روی احتیاط و برای این به کار می‌بریم که مثلاً ممکن است پدیده‌ای اجتماعی در آفریقا بروزی متفاوت با قبیله‌ای بومی در استرالیا داشته باشد. ولی اگر جوامع مدرن را در نظر بگیریم تمامی حدود علوم طبیعی و اجتماعی قابلیت تعمیم و البته مدلسازی مشخص و بومی را دارند. برای نمونه در حوزه‌ی علوم طبیعت اگر کسی در جایی شتاب جاذبه‌ی زمین را یکس مقدار به دست آورد و این مقدار یکس با آزمایش و تکرار توسط کسان دیگر در جایی دیگر به اثبات برسد، گزاره‌ی «شتاب جاذبه‌ی زمین یکس مقدار است» یک گزاره‌ی علمی به حساب می‌آید که در همه‌جا و همه‌زمان ثابت است. یا در حوزه‌ی علوم اجتماعی اگر کسی ثابت کرد که فقر در جامعه‌ای موجب کاهش سطح بهداشت و سلامت و افزایش آمار بزهکاری در آن جامعه می‌شود و این گزاره در زمان و مکان مختلف به اثبات رسید دیگر تلاش برای رد آن یا از نادانی است و یا از تبهکاری!

البته نباید فراموش کرد که گرانش، ذاتی اجسام دارای جرم است و از ابتدای تاریخ زمین موجود بوده. اما فقر و تبعیض نه قوانین طبیعی و ذاتی انسان بلکه نتیجه‌ی عملکرد عده‌ای علیه عده‌ای دیگر است. جنگ با اولی تغییری در میزان آن ایجاد نمی‌کند و ای بسا احمقانه است. جنگ با دومی همواره شرافتمندانه بوده و وضعیت را به فراخور توان و وسعت عمل درست، بهبود بخشیده.

دوم) ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن سیستم حاکم، سیستم سرمایه‌داری است. شیوه‌ی تولید در این جهان شیوه‌ی تولید مبتنی بر کار مزدی است و مناسبات اجتماعی موجود مناسباتی در تناسب و برخاسته از این نوع سیستم تولید است. سیستم ماقبل این سیستم، در اغلب نقاط زمین، نظام فئودالی مبتنی بر روابط ارباب-رعیتی و زمین‌داری بود و پس از انقلابات بورژوازی نظام مسلط بر تمام جهان به مرور به نظام سرمایه‌داری تغییر

کرد. این سیستم در پاسخ به شرایط تاریخی و از دل امکانات تاریخی خاصی خود به وجود آمده و رشد کرد. این مسیر تاریخ است، هیچ عقل سلیمی تا به حال با این واقعیات تاریخی مخالفت نکرده. تا به حال هیچ مورخ یا اقتصاددان برجسته‌ای هم مخالفتی با این روایت نداشته. کشور ایران به عنوان بخشی از کره‌ی زمین از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین وضعیت حاکم بر نظام اقتصادی-سیاسی ایران هم در چهارچوب نظام سرمایه‌داری است. اینکه این سیستم می‌تواند در نقاط مختلف ظواهر مختلفی به خود بگیرد (اعم از انواع روسی، چینی، ژاپنی تا ایرانی، عربی، خلیجی و انواع کشورهای اروپایی و آمریکایی) نافی ذات و اصل کار مزدوری و شیوه‌ی تولید مبتنی بر آن نیست. قصد ما در اینجا ثابت کردن یک امر پذیرفته شده و جاری تاریخی/جهانی نیست. هرچند که عده‌ای در ایران علاوه بر انکار این قضیه حتی منکر روابط علنی و متعبدانه‌ی حکومت جمهوری اسلامی با بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول هستند و از این رهگذر ضمن اشاره به مذهبی بودن و تام و عادی نبودن شکل بروز حاکمیت سرمایه، از اساس منکر وجود چیزی به نام سرمایه در ایران می‌شوند. گویی قوانین این نظام در تمام تاریخ حیاتش و در تمام جوامع به یک شکل و فرم بروز و ظهور داشته است.

این دو پیش‌فرض ساده و بدیهی ضمن رد گزاره‌های پوپولیستی و تهی «ترجمه‌گرایی» و «انحلال طبقه» که اخیراً توسط مجید توکلی در نقد چپ بیان شده است، چهارچوب مشخصی را هم برای تفکر درست در باب وضعیت مشخص می‌کند.

نزد این ملانقطان، گویا برای حل بحران ترافیک باید چرخ را از اول اختراع کرد! مهملائی از این دست با خودمرکز عالم‌پنداری و جعل توخالی مفاهیم (مانند واژه‌ی «اقتصاد مقاومتی» رهبر جمهوری اسلامی) در نهایت گفتاری گمراه‌کننده و در بطن خود فاشیستی (چه نوع مذهبی و در حکومت، چه نوع سکولار و محروم از قدرت قهریه) است، که در خدمت حل مسائل مبرم و مشخص نیست، بلکه حتی خود بخشی از مشکلات است.

این متن البته به آنچه که مجید توکلی و شرکا «می‌گویند» نمی‌پردازد، بلکه همانطور که گفته شد سعی می‌کند نوری هرچند کم و مختصر بر آنچه که آنان «عملاً انجام می‌دهند» بتاباند. علت اینکه به گفته‌ها و مواضع بیان‌شده‌ی او نخواهیم پرداخت روشن است؛ آنچه توکلی می‌خواهد بگوید را اسلاف جدی‌تر او، پیش از وی و بیش از وی، بهتر و کامل‌تر گفته و نوشته‌اند. یک نمونه‌ی کوچک از صحبت‌های پرمغز توکلی در مورد جریان چپ در ایران که در کلاب‌هاوس عنوان شده منظورمان را بهتر روشن می‌کند: «طبقه به اون معنی قبلیش منحل شده، از بین رفته، اون چیزی که اومده جایگزین شده نگاهیه که ما این سرکوب‌کنندگان و سرکوب‌شوندگان، اکثریت و اقلیت‌اند، یعنی همیشه اکثریت‌ها سرکوب‌کنندگانی بودند که اقلیت‌ها را سرکوب کردند. و برای همین برای اینکه

بتونه اون مبارزه‌ی طبقاتی رو شیفت بده به اینجا در این چپ فرهنگی، اومد تبدیل به این شده که، اولاً اینکه اگر همه‌ی اقلیت‌ها کنار هم قرار بگیرند از اکثریت بیشتراوند، یعنی در موضوعات مختلف همیشه اقلیت‌هایی وجود داره که این‌ها تحقیر شدند، طرد شدند، سرکوب شدند، حذف شدند، این‌ها اگر کنار هم قرار بگیرند اکثریتی وجود نخواهد داشت و اون اکثریت رو پس خواهند زد و اون نظام سرکوب رو واژگون خواهند کرد و همه‌ی مشکلات هم اینجا یکهو درست می‌شه! ولی متوجه این مسئله نیستند که وقتی ما به جای اینکه ما این تفاوت‌های مختلف در جامعه رو از اون بحث‌های تبعیض خالیش بکنیم و اون‌ها رو به عنوان تنوع در جامعه به رسمیت بشناسیم این‌ها می‌تونند در یک جامعه کنار هم قرار بگیرند، نیاز نیست که این‌ها رو به موضوعاتی برای مبارزه تبدیل بکنیم...»^۱ در اینجا نکته‌ی اعجاب‌انگیز در اظهارات توکلی تنها مربوط به اعلام انحلال طبقه نیست. بلکه مربوط به بخشی از مواضع اوست که تلاش می‌کند وجود تبعیض‌های مختلف را با «نگرش مثبت» و تغییر در ایده‌ها و ذهنیت‌ها به تفاوت و تنوع اجتماعی فروبکاهد. آنجا که او به چپ‌ها نهیب می‌زند که متوجه نیستند می‌شود تفاوت‌های مختلف را از تبعیض خالی کرد و آن‌ها را به عنوان تنوع اجتماعی دریافت. در سیستم فکری توکلی به همین سادگی می‌شود تبعیض نژادی، تبعیض جنسیتی، تبعیض دینی را بدون مبارزه برای رفع آن تبعیض از تبعیض خالی کرد و آن‌ها را به راحتی مانند تنوع اجتماعی نگاه کرد! ممکن است پرسید چطور می‌توان تبعیض را بدون پرداختن به مسئله‌ی تبعیض و سازوکارهای مشخص و معین ایجادکننده و بازتولیدکننده‌ی آن رفع کرد؟! با شعبده‌ی تغییر نگرش و ایده. ستم‌دیدگان باید برای «احساس» تبعیض کاری کنند و مهمترین قدم در این راه، دوری از فضای فکری مسموم کمونیست‌هاست. تبعیض ملی، جنسیتی و طبقاتی اموری مربوط به احساسات و ذهنیات فریب‌خورده هستند که تکثر و تنوع اجتماعی را به عنوان تبعیض جا می‌اندازند. اما برای لیبرال‌هایی نظیر توکلی امور عینی و واقعی‌ای وجود دارد که باید برای آن‌ها مبارزه کرد. با شیوه‌هایی نظیر نافرمانی مدنی و گذار حداقلی. معجزه‌ای که می‌تواند شهروندان را از یکی از خشن‌ترین حکومت‌های تاریخ معاصر خاورمیانه عبور دهد، آن هم پس از تجربه‌ی دی ۹۶ و آبان ۹۸. واقعیت آن است که در فقره‌ی نافرمانی مدنی و گذار حداقلی حق با مجید توکلی است. به این دلیل که با کسر و انکار تبعیض‌های ناشی از ستم جنسیتی، ملی و طبقاتی، که طبعا با بیرون راندن کمونیست‌ها از این حوزه‌ها ممکن می‌شود، آنچه باقی می‌ماند حوزه‌های مربوط به تقسیم منافع ناشی از سلطه‌ی طبقاتی سرمایه است که برای رسیدن به آن نیازی به انقلاب و راه انداختن هیاهو نیست. حتا در رویکردی براندازانه، باید گذار حداقلی رقم بخورد تا در نهایت آنچه تداوم می‌یابد سلطه‌ی سرمایه و سیادت

۱. کذا فی‌الاصول.

بازار باشد. و چنین پروژه‌ی سیاسی‌ای قبل از هر چیز باید بتواند تکلیف‌اش را با معترضان دی و آبان روشن کند. کاری که صنعت حقوق بشر در پیوند با چنین پروژه‌ی سیاسی‌ای، با کسر وجوه مبارزاتی معترضان و تقلیل آن‌ها به قربانی و قابل ادغام کردن قربانیان در دستگاه هاضمه‌ی دولت‌های معارض با جمهوری اسلامی در حال انجام دادن آن است.

همان‌طور که گفتیم نمی‌خواهیم بیش از این به گزاره‌های بیان‌شده از سوی توکلی پردازیم بلکه مسئله‌ی مهم‌تر در این متن ارائه‌ی چشم‌اندازی کلی از آن چیزی است که خود را آزادی‌خواهی قالب می‌زند اما چیزی جز ارتجاع نیست (به سیاق مبانی اولیه و ارتجاعی تفکرات کسانی مانند لاک، آبه‌سینز، مندویل، اسپنسر، بورکه، هایک و غیره) و از این طریق به پروژه‌ای که توکلی و شرکا قصد پیش‌بردش را دارند می‌پردازیم. پروژه‌ای مرکب از سانتیمان‌تالیسم سیاسی، تحریف تاریخ، جعل عناوین، برجسب‌زنی، رانت‌سازی، سرکوب نرم از طریق پروپاگاندا و دادن گرای امنیتی به دستگاه‌های سرکوب و در نهایت حراست از ساختاری طبقاتی که کارگزارانش یا عبا بر تن دارند و یا کراوات بر گردن. اما آنچه مسلم به نظر می‌رسد این است که عامه‌ی مردم و طبقه‌ی کارگر جز روغن لای چرخ‌دنده‌ی ماشین ثروت آنان چیزی نیستند.

بیاید کمی به عقب برگردیم، هنگامی که در یک اتاق کلاب‌هاوسی با موضوع انتقاد از چپ، در یک طرف به اصطلاح لیبرال‌ها صحبت می‌کردند و در طرف مقابل به اصطلاح چپ‌ها. به گفته‌ی گردانندگان اتاق (فرج سرکوهی و مراد ویسی) مهمانان و سخنرانان اتاق به تشخیص دو طرف درگیر در بحث دعوت شده بودند. یعنی چپ‌ها را فرج سرکوهی دعوت کرده بود و راست‌ها را توکلی. در سمت مدافعان راست و منتقدان چپ (هم‌تیمی توکلی) نام یک نفر حائز اهمیت است؛ نجات بهرامی. معاون سابق مرکز اطلاع‌رسانی وزارت آموزش و پرورش و مترجم کتاب «انسان در مقابل دولت» از هربرت اسپنسر.

کسی که به گفته‌ی خودش این کتاب را برای مدیران حکومت جمهوری اسلامی و تأثیر بر آنان ترجمه کرده.^۱ بهرامی در مصاحبه با انصاف‌نیوز در اوایل اردیبهشت امسال می‌گوید: «اسپنسر معتقد است که در مسائل اجتماعی هم، گونه‌ی قوی‌تر خود باقی می‌ماند و بقیه لاجرم حذف می‌شوند. این نگاه در مسائل اجتماعی کمی تند است ولی نویسنده از این نگاه فرار نمی‌کند. او گروه‌گدایان در لندن را دسته‌ی زنبورها می‌خواند که هرچقدر به آن‌ها کمک شود فایده‌ای ندارد. او معتقد است دولت نباید برای این‌ها و هیچ گروه دیگری برنامه‌ریزی کند. اینکه انگلستان مثل فرانسه کشور سندیکاها نشد، تلاش بی‌وقفه‌ی اسپنسر بود. چپ‌ها نمی‌خواهند از برج عاج

۱. برای مشاهده‌ی مصاحبه [اینجا](#) را کلیک کنید.

محبوبیت مردم پایین بیایند. اینکه کسی مثل تاجر منفور بود یا فریدمن وقتی نوبل گرفت از درب پشتی خارج شد ولی این‌ها کسانی بودند که مانند میخ‌هایی بودند که تاریخ را نگه داشتند. اروپا دوران انباشت سرمایه داشته است و اگر به سرمایه‌داری انتقادی کنند شاید بشود به آن فکر کرد ولی ما در ایران مگر دوران انباشت سرمایه داشته‌ایم که کسی به سرمایه‌داری فحش می‌دهد؟ سید جواد طباطبایی گفت در آن دوران ۱۰ گرم گوشت در دیزی مردم نبود بعد شریعتی از مصرف‌گرایی می‌نالند».

این نظرات بی‌شرمانه را اگر کسی به گوبلز نسبت می‌داد شاید با کمترین شکی قابل باور بود. اما این عقاید چرکین کسی است که از جواد طباطبایی نقل قول می‌آورد که [در زمان شاه] ده گرم گوشت در دیزی کسی نبود و همزمان در صفحه‌ی شخصی‌اش در توئیتر در حمد و ثنای فرح پهلوی و ستایش آن دوران سخن می‌راند. مسئله اما در اینجا تناقض‌گویی و ریاکاری او نیست که به وقت مصاحبه با رسانه‌ی داخلی برای حکومت دم تکان می‌دهد و هنگام مبارزه‌ی توئیتری چکمه‌ی همایونی را لیس می‌زند؛ بلکه مهم‌تر، طرز نگاهی است که او نسبت به فقرا و طبقات محروم جامعه نمایندگی می‌کند. نگاهی سراسر سرکوب‌گرایانه، از جنس راه حل نهایی نازیسم.

البته بد نیست اشاره کنیم این نوع نگاه که کارمند حکومتی سابق و شریک کنونی توکلی در خدمت آن است، محدود به اسپنسر نیست. بلکه سایر منادیان لیبرالیسم در آثار خود همواره چنین عقایدی را بیان کرده‌اند. برای نمونه جان لاک که از نخستین نظریه‌پردازان لیبرالیسم محسوب می‌شود، خود طرفدار سرسخت برده‌داری بود و برده‌ها را در زمره‌ی کالاهایی هم‌رده با اسب و عاج و طلا قرار می‌داد که از مستعمرات آن زمان به دست می‌آمدند. جرمی بنتام در رویای ایجاد طبقه‌ای بومی از کارگران نوانخانه بود که در برابر اربابشان مطیع‌تر باشند. آبه‌سز لیبرال فرانسوی‌ای که در انقلاب فرانسه هم نقش داشت، در فکر امکان رابطه‌ی جنسی بین سیاهپوستان و میمون بود تا نژاد جدیدی از برده‌ها برای کار بیشتر ایجاد شود! در باور آبه‌سز بخش بسیار بزرگی از انسان‌ها ماشین‌های کار و ابزارهای انسانی و دویا بودند که هیچ اصول و قوه‌ی عقلانی‌ای ندارند و در میان آن‌ها حتی یک نفر نیست که شایسته‌ی ورود به جامعه باشد. ادموند بورکه (از نویسندگان محبوب فون هایک) کارگر کشاورزی و مزدبدر را در مقوله‌ی ابزار گویا دسته‌بندی می‌کرد (گاو ابزار نیمه‌گویا و خیش ابزار گنگ بودند). برنارد مندویل، فیلسوف لیبرال هلندی و یکی دیگر از متفکران مورد علاقه‌ی فون هایک، پیشنهاد می‌داد که برای حفظ ثبات و نظم بین کارگران حکم اعدام را بدون سند و مدرک اعمال کنند. به عقیده‌ی او برای خوشبخت کردن جامعه لازم است که شمار بسیار زیادی از مردم، نادان و بی‌چیز باقی بمانند! مندویل همچنین نفی آموزش مسکین‌ترین و فقیرترین بخش ملت را به شرطی که هیچ مانعی در روند بازتولید مردم کارورز زحمتکش ایجاد نکند کاملاً

سزاوار می‌دانست. در باور مندویل «مطمئن‌ترین ثروت بر دوش توده‌ای از بی‌چیزان زحمتکش استوار است». جان استوارت میل باور داشت که آزادی فقط برای موجوداتی انسانی که استعدادشان به کمال رسیده است ارزش دارد. او معتقد بود که افراد مجهز به هوش و تربیت باید از قدرت رأی بیشتری بهره‌مند باشند تا عقیده‌شان نفوذ و تأثیر بیشتری داشته باشد. وی حتی در مقام توجیه‌گر جنگ تریاک ظاهر شد و منع واردات تریاک به چین را بیشتر از آنکه نقض آزادی تولیدکننده/فروشنده باشد، ناقض آزادی خریداران تلقی می‌کرد.

این‌ها نمونه‌های اندکی از نظرات و دیدگاه متفکران لیبرالیسم نسبت به فرودستان و بردگان است که اساساً شالوده‌ریزی نظری‌ای برای کتمان حقوق سیاسی غیرمالکان بود. شالوده‌ی نظری‌ای که مارکس اینگونه صورت‌بندی کرد: «[در گفتمان لیبرالیستی] خوشبختی، ثروت، آزادی جامعه یا ملت به بدبختی، فقر و بردگی عضوهایش نیاز دارد». تناقض عمده این جمله‌ی مارکس از آنجاست که زحمتکشان و فرودستان به شکلی عملی و کامل در مقوله‌ی جامعه یا ملت گنجانده نشده است و آنان فقط برای آنکه نقش کفاره‌ی ثروت‌ثروتمندان را ایفا کنند فرا خوانده می‌شوند. البته وضعیت زحمتشکان در اروپا به مرور و در نتیجه‌ی مبارزات سرسختانه و پیگیرشان بهتر شد و دیگر حاضر نبودند با آنان مانند ابزارآلات گویا و احشام رفتار شود. اما این وضعیت به مستعمره‌ها و جوامع عقب‌مانده که نژادشان نژاد صغیر شناخته می‌شد، منتقل گشت.

بنابراین آنچه که سینه‌چاکان سرمایه از آن به عنوان پیشرفت و رفاه و دموکراسی اروپایی/آمریکایی به واسطه‌ی لیبرالیسم/ لیبرال-دموکراسی/ سوسیال-دموکراسی یاد می‌کنند چیزی جز عقب‌نشینی سرمایه و گفتارهایش در نتیجه‌ی مبارزه‌ی کارگران، فرودستان و اقلیت‌ها و در یک کلام «مبارزه‌ی طبقاتی» نیست. امتیازات و برتری‌های نسبی امروزی اروپا و آمریکا نسبت به کشورهای عقب‌افتاده و جنوب جهانی را سراسر نسبت دادن به دست‌آوردهای لیبرالیسم/نئولیبرالیسم جز شیادی چیز دیگری نیست. سخت نیست متوجه این نکته شدن که وضعیت خاورمیانه و به‌طور کلی کشورهای جنوب جهانی دقیقاً نتیجه‌ی نظامی است که تحت لوای ایدئولوژی لیبرالیسم/نئولیبرالیسم به غارت و استثمار طبیعت و انسان در سراسر جهان مشغول است و رفاه و ثروتش برای یک نقطه و تباهی‌اش برای عده‌ی کثیر دیگری است.

در نهایت یک نمونه‌ی متأخر برای نتایج شوک‌درمانی میلتون فریدمنی که بهرامی میخ تاریخش می‌خواند در آزمایشگاه شیلی این بود که پس از گذشت ۱۷ سال از کودتای خونبار ۱۹۷۳ پینوشه (یعنی سال ۱۹۹۰ میلادی و مرگ پینوشه) بیش از ۴۰ درصد از مردم شیلی زیر خط فقر زندگی می‌کردند و در سال ۲۰۰۰ ۵۵ درصد از

دهک‌های بالایی شیلی حدود ۴۳ درصد از ثروت را در اختیار داشتند.^۱ امروز و پس از گذشت نیم‌قرن از پیاده‌سازی سیاست‌های پیشنهادی فریدمن که جز با سرکوب خونین دیکتاتوری پینوشه ممکن نبود، حاصل شکل‌گیری طبقه‌ای ابرثروتمند است که تحت نام بخش خصوصی کنترل تمام معادن و منابع شیلی را در اختیار دارند و هم‌اکنون شیلی یکی از کشورهای با بیشترین اختلاف طبقاتی و نابرابری درآمدی است.

بهرامی البته از نتایج فاجعه‌بار سیاست‌های بازار آزاد فریدمن و پسران شیکاگو صحبت نمی‌کند. چون اساساً دغدغه‌ی او نه مردم فقیر بلکه همان دولتمردانی است که برای تأثیر بر آنان کتاب ترجمه می‌کند تا هرچه بیشتر و سریع‌تر جامعه را از فقر و گدایان و زنبوران مزاحم او و اربابانش بروبند. البته که این دقیقاً هم‌راستا با صحبت‌هایی است که او در همان اتاق در رابطه با رد آموزش رایگان در ایران و تخطئه‌ی این مطالبه در اعتراضات سراسری معلمان بیان کرد (مطابق با تلاش توکلی برای بی‌ارزش جلوه دادن اعتراضات سراسری معلمان و تقلیل خواسته‌های آنان). اما اینجا بهرامی هم کمترین ارزشی ندارد. بلکه مهم نگاهی است که او و برخی از چهره‌های سابقاً اصلاح‌طلب در پیش‌برد پروژه‌ی راست‌گرایانه‌ای دارند که به نظر دارای سه محور است:

(۱) تخطئه‌ی هر شکل از مبارزه‌ی غیرخودی/غیرمرکزی که مبتنی بر هویت‌های فارسی/شیعی نباشد؛ از طریق برجسب‌زنی، آلوده کردن فضای رسانه‌ای/مجازی و یا بایکوت خبری.

مانند آنچه که در فقره‌ی معلمان شاهدش بودیم که توکلی و شرکایش تمام تلاششان را برای برجسب‌زنی و مخدوش کردن فضای اعتراضی و تقلیل خواسته‌های معیشتی، فرهنگی، سیاسی معلمان به صرف خواسته‌های معیشتی انجام دادند. معلمانی که هم‌اکنون در حین نگارش این متن در بازداشت و زیر شکنجه‌اند برای اینکه اعتراف کنند قصدشان از اعتراضات سراسری نه فقط مسائل معیشتی که سیاسی و به نیت برهم زدن امنیت ملی و اقدام علیه نظام بوده. اعترافی که قبل از بازداشت این معلمان، پیشاپیش توکلی و شرکایش در صدد گرفتن آن بودند، هنگامی که با برجسب زدن و تخطئه‌ی مطالبات معلمان سعی در تحریک معلمان و سخنگویان آنان داشتند تا با هل دادن آنان به سمت گفتار جهت‌دار و مدنظرشان کار دستگاه سرکوب را راحت‌تر کنند. همچنین در مواردی بایکوت و سکوت در مقابل قریب به اتفاق فعالین غیرفارس/غیرمرکز که همسو با آنان نبوده و حامل زاویه‌ای مترقی و جدی با گفتار حاکم هستند.

(۲) تحریف و وارونه‌نمایی تاریخ مبارزاتی مردم و به خصوص تاریخ مبارزه‌ی چپ در ایران.

۱. برای مطالعه‌ی آمار بیشتر [اینجا](#) کلیک کنید. همچنین برای مطالعه‌ی دقیق‌تر وضعیت اقتصادی شیلی و نگاه به بررسی‌های مارکسیستی [اینجا](#) و [اینجا](#) کلیک کنید.

تحریف تاریخ زمینه‌هایی می‌خواهد، که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، حذف و خاموش کردن صداها و امکاناتی است که از طریق آن مردم با خود پدیده‌ی مورد حذف می‌توانستند ارتباط برقرار کنند. بنابراین حذف تاریخی و سیستماتیک چپ و تاریخ مبارزاتی‌اش آن چیزی است که امکان تحریف را به توکلی و شرکایش می‌دهد. حذفی شدید به قدمت نیم‌قرن اخیر؛ از کشتار متمرکز چپ‌ها در زمان محمدرضا پهلوی تا کشتار ۵۸ کردستان و ترکمن صحرا (به عنوان پایگاه‌های وسیع و توده‌ای چپ) توسط حکومت به قدرت رسیده (کشتاری در جهت تثبیت قدرت) تا قتل‌های سیاسی دهه‌ی هفتاد و حذف مختاری و پوپنده‌ها از فضای مطبوعاتی و فکری و هم‌زمان تبعید و زندانی کردن سایر فعالین چپ. در پرتو این چنین حذفی است که حتی بهرام بیضایی در همان حین که از مسکوب و نوشین و کسرای سخن می‌گوید و آن‌ها را استثنا قلمداد می‌کند، زبان به دشنام به چپ می‌گشاید و برجسب شاهنامه‌ستیزی به نویسندگان چپ می‌زند. بیضایی با استثنا قلمداد کردن این نویسندگان چپ که نقش اساسی در شناساندن شاهنامه به مردم داشته‌اند، پیشاپیش به مسئله‌ی غلط و سوال بی‌ربط خودش پاسخ می‌دهد و دست پیش می‌گیرد تا بتواند حرف غلط و تهمت ناروای خودش را برای مخاطب جوان و کم‌اطلاع از تاریخ معاصر جا بیاندازد و در همراهی موج سرکوب سخت و نرم چپ، او هم از نمد لگد به چپ‌ها و به اصطلاح ۵۷‌ها، کلاهی برای خود بیافد.

۳) برجسته کردن اپوزیسیونی اخته از رهگذر ستایش فریبکارانه‌ی دیکتاتوری سابق پهلوی.

باد کردن رویایی یکسره موهوم به نام دوران خوش پهلوی و برانگیختن حس نوستالژیک مردم گرفتار در چنگال حکومت کنونی فقط راهبرد خلع‌شدگان از قدرت سابق و شبکه‌های حامی شازده‌ی مخلوع نیست. بلکه اصلاح‌طلبان به ظاهر بریده از اصلاحات هم اخیراً و پس از پیچیده شدن طومارشان از دی‌ماه ۹۶ به آغوش این جریان خزیده‌اند. حتی مهم‌تر از همه، این راهبرد به نظر می‌رسد مطلوب خود حکومت هم هست. در سال ۹۷ و پس از توثیق حسام‌الدین آشنا بود که ماجرای فروش آرشیو صدا و سیما در سال ۹۳ (دوره‌ی ضرغامی) به شبکه‌ی من‌وتو رسانه‌ای شد.^۱ ماجرای که هرگز نمی‌شد انکارش کرد، چرا که هم دو مدیر جزء به شکل صوری بابتش محاکمه و بازداشت شدند و هم مرتباً از طریق برنامه‌ی تونل زمان در جهت ستایش و بازفمایی جهت‌دار دوران پهلوی از آن آرشیو غنی که قبلاً هرگز جایی پخش نشده بود، استفاده می‌شد/می‌شود.

خواندن این سناریو کار سختی نیست بلکه انکار و نادیده گرفتن آن سخت است. براساس آنچه عملاً در جریان است نمی‌شود نادیده گرفت که حکومت از مجرای خیال پردازی‌های عارف‌مسلکانه‌ی رسانه‌های طالب سلطنت و

۱. برای مطالعه‌ی بیشتر [اینجا](#) و [اینجا](#) کلیک کنید.

برجسته کردن این جریان اخته بیشترین نفع را می‌برد. امثال بهرامی و سنجری یار غار توکلی با ستایش دیکتاتوری رضاخانی این بخش از پروژه‌های سرکوب را به پیش می‌برند. بدیهی است که توکلی و سایر نوباوگان راست‌گرایی در وضعیت کنونی دقیقاً در حال ایفای نقش ارگانیک خود و در خدمت منافع طبقاتی مشخص‌شان هستند. آنان حاملان راست‌گیش گفتاری هستند که به شکلی تاریخی/منطقی در هر جامعه‌ی سرخورده و استبدادزده‌ی سرمایه‌داری، که دست به گریبان انواع بحران‌ها است، سر بر می‌آورد: فاشیسم!

اتفاقی نیست که چه در گذشته در سایر جوامع و چه حالا در برخی کشورهای دیگر، فاشیسم دقیقاً از دل گفتمان راست‌گرایی سر بر آورده! این نه اعوجاج و کژتابی در آئین لیبرالیسم، بلکه ذاتی خود گفتار لیبرالیسم است. گفتاری که همواره در خدمت تأمین منافع طبقه‌ی صاحب سرمایه بوده و اگر در طول تاریخ امتیازات و پیشرفت‌هایی در جهت رفاه باقی‌توده‌ی مردم به دست آمده نه از سر لطف و اراده‌ی مدافعان آن، بلکه در اثر جدال با چپ/جبهه‌ی کار و عقب‌نشینی جبری یا تاکتیکی از مواضع خصمانه‌ی خود بوده است. چیزی که دقیقاً و طبیعتاً توسط بلندگوها و رسانه‌های جریان اصلی یا نادیده گرفته می‌شود و یا با همراهی بخشی از جریان به ظاهر اپوزیسیون (که آن‌ها هم دست‌راستی هستند) تحریف و دستکاری می‌گردد؛ مانند آنچه که توکلی و سایر ابتدالیون با کلیدواژه‌ی جامعه‌ی مدنی در پی‌آیند.

بی دلیل نبود که گرامشی به نقش حیاتی جامعه‌ی مدنی، به عنوان توزیع‌کننده‌ی سرمایه‌ی ایدئولوژیک و فرهنگی‌ای که برای بقای نفوذ سرمایه‌داری مورد نیاز است، تأکید داشت. اما همان‌طور که خود او، جامعه‌ی مدنی را به عنوان مکانی برای حل مشکل می‌دید چپ هم باید قافله را به فاشیست‌های در کمین نبازد و با هرچه در توان دارد لشکر پاندازان استبداد سرمایه را رسوا سازد. جنگ نابرابری است. اما میدان نبرد طبقاتی جای گلایه نیست. فاشیسم با تمام قوا در تدارک درو کردن هر آن چیزی است که مترقی، همگانی و عادلانه است.

منڙپوڻ
Manjanigh

